



بابه شیر

۲

بابه شیر

نینواز وارسته و نوازنده‌ی زیگنال رادیو افغانستان

شیر محمد نینواز که نواختن زیگنال رادیو افغانستان نامش را برای همیشه زنده نگهداشته‌است؛ یکی از نینوازان بنام کابلزمین در نیمه‌ی نخست سده‌ی بیستم میلاد است. او که یک چهره‌ی توده‌ی بود، در بین اقشار مختلف مردم به القاب گوناگون یاد می‌گردید؛ «در بین هنرمندان شیر توله‌چی، در حلقه‌ی صوفیان شیرجان، در بزم رندان کاکه شیر، در شبستان خراباتیان شیر ساین»^۱ و در بین عامه‌ی مردم بابه شیر خطاب می‌شد. او که فرزند ساین رجب پیزاردوز بود؛ و به‌گفته‌ی استاد حیدری وجودی ریشه از تاواخ پنجشیر داشت؛ در سال ۱۲۶۲ خورشیدی/۱۸۸۳م در شهر قدیم کابل دیده به جهان گشوده‌است.

پدرش از عیاران کابل بود و طوریکه از لقبش پیداست با روحانیت و عرفان نیز انسی داشته‌است؛ زیرا لفظ ساین که در لهجه‌ی دری کابلزمین سده‌ی

نزد هم کاربرد فراوان داشت؛ واژه‌ی سندی بوده، به معنای درویش و خداشناس است. در عرف مردم کابلزمین، این لفظ به مجاوران و خدمتگاران اماکن مقدسه و بعضاً^۱ به بالکله‌های روحانیون بزرگ نیز اطلاق می‌شده است.^۲ چون ساین رجب خدمتگار شخصیت روحانی معروف خلیفه صاحب سرای زرداد و بعد از او مرید بابۀ داؤد بود؛ و در پهلوی آن امور خانقاه چشتیه‌یی را به عهده داشت که در منزل خلیفه صاحب شیرمحمد مستأجر مواد تعمیرات دولتی عهد امیر عبدالرحمن دایر بود که در گذر سنگتراشی در مدخل شوربازار کابل موقعیت داشت.^۳ و در پهلوی آن همیشه در پاککاری؛ ترمیم و نگهداشت زیارت‌های شاه دوشمیشره، تمیم انصار و عاشقان عارفان سهم می‌گرفت؛ ازین سبب به لقب ساین مسما گردیده بود. او به سبب ارادت عمیقی که با خلیفه شیرمحمد می‌ورزید، اسمش را تیمنا^۴ و تبرکا^۵ بر پسر سومی خویش گذاشت که همانا بابۀ شیر مورد بحث ماست.

نشست و برخاست ساین رجب با کاکه‌ها یا عیاران کابلستان و اهل عرفان روزگارش سبب شد تا چهار پسر او محمد یوسف، محمد عمر، شیرمحمد و محمد حیدر^۶ معروف به کاکه حیدری گرایش عمیقی به سلک فتیان و کاکه‌ها داشته باشند که بازمانده‌ی عیاران و جوانمردان سده‌های میانه‌ی خراسانزمین بودند؛ و در پهلوی آن پابندی محکمی به طریقت و عرفان چشتیه پیدا کنند. دو پسر اخیرالذکر او آخرین کاکه‌های کابل‌اند که از نام و شهرتی بهره‌ور بودند.

ساین رجب در بازار سراجی کابل در کنار مدخل کوچه‌ی معروف گدروی دکان پیزاردوزی داشت، از همین جهتست که به قول جناب آصف آهنگ او را ساین پیزار نیز می‌خواندند.^۷ پسرانش همه با گزینش شغل شریف پدری با او کار می‌کردند و در کلبه‌ی محقرانه‌یی در گذر قصاب‌کوچه که روبروی مسجد

پل خستی موقعیت داشت، می‌زیستند. چون این عیاران زنده‌گی شان را وقف مردم کرده بودند، و ازدواج را سدی بر آیین فتوت و باز دارنده سیر اصولی در مراحل طریقت می‌دانستند؛ هیچکدام تا اخیر عمر تن به ازدواج ندادند؛ از آنجاییکه محمدیوسف و محمد عمر هر دو در عنفوان جوانی دیده از جهان فرو بستند؛ دو کاکه‌ی دیگر نیز تا اخیر عمر تنها بسر بردند. معاصرین آنها از قول باب‌ه شیر نوشته‌اند که می‌گفت: «اگر زن بگیرم؛ می‌ترسم که مبادا روزی آزرده‌اش بسازم؛ حال آنکه آزردن دل مؤمن که جایگاه نور خداست، گناهست». در نتیجه کاکه حیدری مستغرق امور عیاری شد و کاکه شیر که در خانقاه با نوای دلکش نی انس گرفته و با نواختن آن آشنا گردیده بود؛ به موسیقی روی آورد. نی یا توله شب‌ها در خانه مونس تنهایی او بود؛ و اغلب روزها در دامنه‌ی کوه شیردروازه و زیارت خواجه صفا بازگوینده‌ی آلام و درد دل باب‌ه شیر؛ و شب‌های جمعه نیز وسیله‌ی عرض ارادت او به عرفاء؛ و وسیله‌ی نیایشش به آفریدگار. علاقمندی او با نوای نی سبب شد تا نزد ستار ماهی‌پز که از نینوازان به نام روزگار بود، شاگردی نموده، ریزه‌کاری‌های نواختن این ساز را فرا گیرد.^۶ پس چنین مداومت انس او با نی، سبب شد تا از نینوازان نامور کشور گردیده و آهسته، آهسته نام نی با نام او گره بخورد و پایش در میله‌های جبه که در چهار جمعه‌ی ماه حوت به استقبال از نوروز در جبه یا دامنه‌ی بالاحصار کابل در مدخل شهدای صالحین برگزار می‌شد؛ و همچنان در مراسم ضرب میل پهلوانان، باز گردد و او را همچو یک استاد نواختن این آله‌ی موسیقی اصیل کشور مسجل سازد؛ درین مراسم‌ها اغلب توکل ضرب‌نواز با نواختن زیربغلی، باب‌ه غفور مقلد با نواختن نغاره و حکیم با نوای جلت‌رنگ (تری آنگل) او را همراهی میکردند. نگارنده تمرین‌های این هنرمند مردمی را با خلیفه نظام شیرینی‌پز و شریکش کاکا صوفی که متأسفانه اسم شریف او را

یافته نتوانستیم؛ و گاهگاهی نیز با همراهی هنرمند جوان دوست توله‌چی^۸ به‌عنوان یک تازه‌آموز؛ از آوان کودکی به‌خاطر دارد که اغلب در ملای عام و جلو دکان خلیفه نظام‌الدین صورت می‌گرفت.

در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ خورشیدی چون سر ساعت چهار و نیم عصر، زنگ مکتب ابتداییه‌ی بیهقی که در گذر تنورسازی شهر کابل موقعیت داشت، به صدا در می‌آمد؛ ما شاگردان صنوف اول تا سوم که به اصطلاح پیشینگی^۹ بودیم، کتاب و کتابچه و تخته‌های مشق خود را با عجله‌ی تمام در بکس‌ها انداخته از صحن مکتب پا به‌فرار می‌گذاشتیم؛ چون در مقطع گذر معروف شوربازار می‌رسیدیم؛ جاییکه از شمال گذرهای آهنگری و مندوی انار و از جنوب گذرهای خندق بالاحصار و چواته به‌شور بازار منتهی می‌شد؛ و از طرف شرق نیز مقطع گذر تخته پل به‌مطلع شوربازار مبدل می‌گشت؛ از جلو دکان خلیفه نظام شیرینی‌پز که زمستان‌ها شیرینی‌پزی بود و تابستان فالوده‌پزی، می‌گذشتیم. خلیفه نظام‌الدین و شریکش کاکا صوفی که هم سن و سال بابه شیر بود، هر دو از توله نوازان شوقی معروف کابل بودند که اغلب عصرانه و به ویژه روزهای پنجشنبه که در عرف شب جمعه خوانده می‌شد، جلو دکان شان را آبپاشی نموده، نمد و یا بوریایی را در گوشه‌یی از آن هموار میکردند و روی آن باهم توله می‌نواختند، بابه شیر نیز اغلب درین بزم حاضر می‌شد؛ ولی برای او همیشه چوکی می‌گذاشتند؛ و او روی این یگانه چوکی دکان خلیفه نظام که سه پایه داشت و ازین سبب آن‌را به‌دیوار اتکا می‌دادند؛ بالاتر از دیگران می‌نشست که علامت احترام حاضرین نسبت به‌او بود، و با یکی از آنها در نواختن نغمات محلی و آهنگ‌های خانقاهی همراهی می‌کرد. دکانداران محل چون خان محمد و مجید تیل‌خاکی، دین محمد نی‌ساز، خلیفه نسیم سلمانی، داؤود فالوده‌پز، منان بقال، نظر ماهیپز معروف به‌بچه‌ی ماهی، کاکا

رجبعلی بنیه‌گر، ابراهیم اره‌ساز، رحمت‌الله قفل‌ساز، ربانی میخچه‌گر، نعمت‌الله نانوا و مانند اینها بر روی تخت‌های دکان‌های شان با نواختن آنها سر می‌جنباندند. نگارنده برای نخستین بار نغمه‌ی آهنگ روز نوروزست خدا جان جنده بالا می‌شود را از همین نمایشات روی سرک باب‌ه شیر در حافظه دارد که در پهلوی خلیفه نظام؛ دوست توله‌چی نیز او را همراهی میکرد.

چون رادیو افغانستان در سال ۱۳۱۸ خورشیدی (۱۹۳۹م) بعد از وقفه‌ی دوازده ساله دوباره اساس گذاشته شده، چند ماه بعد به نام رادیو کابل به نشرات امتحانی آغاز کرد، و در نوروز ۱۳۲۰ رسماً گشایش یافت؛ تعدادی از هنرمندان شوقی نیز بدان روی آوردند که از آن جمله میتوان از ماما باقی، آذر خیاط، هجران، کریم شوقی، کریم زیارکش، رازق شوقی و امثال اینها نام برد که همه آوازخوان بودند؛ ولی نوازنده‌ی شوقی که بنابر تحجر فکری جامعه خیلی کم وجود داشت؛ به جز از نوازنده‌گان آلات موسیقی محلی، نواختن سایر آلات موسیقی کار هنرمندان حرفه‌یی بود و یا کار برخی از سلمانی‌هایی که این یکی کار ضمنی و پیشه‌ی دومی شان بشمار میرفت؛ ازین سبب نوازنده‌گان دیگری به‌ندرت به‌چشم می‌خوردند. لذا باب‌ه شیر توله‌چی از جمله‌ی معدود نوازنده‌گان شوقی‌یی بود که اقبال راه یافتن به رادیو نصیبش گردیده، در برنامه‌هایی که به صورت مستقیم پخش می‌شد؛ آهنگ‌های مردمی و اغلب روستایی و یا خانقاهی را به صورت تک‌نوازی به اجرا در می‌آورد؛ طوریکه موسیقیدان بزرگ کشور جناب استاد حفیظ‌الله خیال که در زمان نشرات مستقیم رادیو از کارمندان و پرودیوسران جوان شعبه‌ی موسیقی آن بودند؛ در صحبت تلفنی‌یی به تاریخ بیست و چهارم نوامبر سال ۲۰۰۴ معلومات دادند که در شب‌های جمعه معمولاً "برای استادان بزرگ موسیقی چون استاد قاسم؛ استاد غلام حسین و امثال ایشان دو برنامه داده می‌شد که

یکی در ساعات عصر و یکی نیز بعد از اخبار ساعت هشت به صورت مستقیم نشر می‌گردید؛ و در همین شب‌ها برای باب‌ه شیر نیز دو برنامه‌ی پنج‌ی دقیقه داده میشد که به صورت سولو و تک نوازی صرف با همراهی ضرب به اجراء در می‌آورد. و این برنامه‌ها تا مرگ باب‌ه شیر نیز ادامه داشت. به قول استاد خیال کاکه‌گی باب‌ه شیر در آن بود که هیچگاهی حاضر نشد با گروه موسیقی شرقی و یا دسته‌ی محلی بنوازد؛ زیرا او به‌نوی نی جنبه‌ی تقدس قایل بود و بیم داشت که مبادا محصول کار آن دسته‌ها بازگوینده‌ی خواسته‌های نفسانی بوده، نشاید که حرمت نی نگهداشته نشود. نوشته‌اند که باب‌ه شیر «تنها تنبور و زیرغلی را شایسته‌ی همراهی نی می‌دانست؛ زمانی که نام ارکستر را شنید، این سه ساز را آرکستر فقراء نام نهاد.»^۱ استاد الطاف حسین سرآهنگ از پدر کلان شان زنده‌یاد استاد غلام حسین نقل قول کردند که وی عقیده داشت باب‌ه شیر بنابر عادت کردن به تک‌نوازی و پیروی از مقامات قدیم خراسانی یا دوازده مقام، در همکاری با آرکستر نمبر یک رادیو کابل که مقید به پیروی از مکتب امیروخسر بلخی بود؛ به‌مشکل می‌توانست لی را نگهدارد؛ ولی از آنجاییکه موسیقی خانقاهی ما حتی تا به امروز نیز بیشتر در چوکات مقامات خراسانی به اجرا در می‌آیند؛ به‌ویژه پارچه‌های نعتیه غیر از قوالی خصوصیات مقامات قدیمه را به صورت کلی نگهداشته‌اند؛ ازینرو سبک باب‌ه شیر با پیروان حضرت امیر خسرو در تطابق نبوده‌است. با آنهم چون او سرآمد نینوازان رادیو بود و از طرف دیگر از جمله آخرین عیاران خراسانزمین و کاکه‌های کابل به‌شمار می‌رفت؛ از همین جهات بود که اهل مطبوعات سخت گرامی‌اش می‌داشتند.

در آوان نشرات امتحانی رادیو در ۱۳۱۹ مسأله‌ی ساختن زیگنالی برای رادیو کابل وقت مطرح شده و زنده‌یاد استاد غلام حسین مؤظف به آفرینش آن گردید. او در اسرع وقت آهنگ زیبایی کمپوز کرد که در همسری با ساختار

زیگنال‌های آل‌اندیا رادیو و رادیوی کراچی بود، که هر دو از ساخته‌ی موسیقیدان و کمپوزیتور معروف تاجیک‌الاص‌ل هند، سید ذوالفقار علی بخاری بودند؛ و این شخص که از شاگردان استاد عاشق‌علی خان بشمار می‌رفت؛ با استاد غلام حسین و استاد سرآهنگ دوستی بسیار نزدیک داشت؛ او پس از تجزیه‌ی هند به پاکستان رفت و به مدارج عالی دولتی رسید.

این نغمه‌ی زیبا را که باید با تامپوره؛ سارنگ و هارمونیه به اجرا درآورده می‌شد؛ دو ماه پیش از طریق برنامه‌ی چلچراغ هنر که هر دو هفته از رادیوی همبستگی افغانهای کانادا به نشر می‌رسد؛ خدمت هموطنان عزیز در تورنتو پخش کردیم که توسط استاد الطاف حسین سرآهنگ به صورت زنده نواخته شد که شاید هنوز هم در سایت آن رادیو در انترنت موجود باشد. استاد الطاف حسین سرآهنگ ساختار این زیگنال را که هوای راگ مده‌ونتی دارد؛ چنین معرفی کردند:

G R G S G S G S M S M P N M N M M G S

چون مسأله‌ی گزینش زیگنال رادیو حساسیت فوق‌العاده‌ی داشت؛ ساخته‌ی استاد مورد قبول مقامات ریاست مستقل مطبوعات قرار نگرفت که درین زمینه تخریب ناشی از رقابت‌های شدید میان استادان بزرگ موسیقی آن روزگار را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت.

حساسیت مطلب در آن بود که در جریان نشرات امتحانی رادیو تعدادی از روحانیون و ملا صاحبان به رهبری مرحوم میا گل‌جان آغای تگابی بر علیه ترویج بانکوت‌های عکسدار و پخش موسیقی از رادیو، در شهر کابل دست به تظاهراتی زدند که تفصیل آن را در رساله‌ی رضانی که تاکنون شش بار در هند، امریکا، کانادا، افغانستان، تاجیکستان و ایران به نشر رسیده‌است، یاد کرده‌ایم؛ و از طرف دیگر افغانستان یگانه کشور اسلام‌یست که رادیو و محافل

رسمی آن اغلب با تلاوت آیاتی از قرآن عظیم الشان آغاز می‌گردد، پس هرگاه موسیقی پیش از تلاوت قرآن پخش گردد، از نظر علمای دین تقدم دادن موسیقی برین کتاب مقدس کار نامطلوب تلقی می‌گردید و باعث اعتراض مجدد آنان می‌شد، ازینرو طوریکه هنرمند گرانقدر کشور جناب گل‌احمد شیفته که در آن روزگار از جمله‌ی جوانترین همکاران رادیو کابل بوده و دو سه سالی بعد نیز معاون نشرات آن رادیو مقرر گردیدند، می‌گویند که برای احتراز از هرگونه برخورد احتمالی با روحانیون و از طرف دیگر داشتن زیگنالی که معرف هویت فرهنگی ما نیز باشد؛ زنده‌یاد علامه صلاح‌الدین سلجوقی رییس مستقل مطبوعات وقت دستور دادند که زیگنال رادیو باید در روال پارچه‌های نیی باشد که در مجالس مثنوی‌خوانی نواخته می‌شد، زیرا عرفای ما به نی حرمت روحانی قایلند؛ و دودیدگر اینکه رسم پسندیده نیاکان ما مورد اعتراض هیچ کسی واقع نخواهد شد؛ زیرا اکثریت علمای دینی ما مثنوی را قرآن زبان دری می‌خوانند و مجالس مثنوی‌خوانی نیز به اهل طریقت و شریعت مساویانه تعلق دارد، و از طرف دیگر تأکید استاد سلجوقی بر آن بود که این زیگنال باید توسط شخصیت غیر مسلکی و صوفی مشربی نواخته شود که از شهرت نیک روحانی و اجتماعی در بین عامه‌ی مردم نیز برخوردار باشد؛ تا ازین ناحیه هم اعتراضی از جانب روحانیون وارد شده نتواند. ازینرو دست اندرکاران رادیو به سراغ خانقاه‌ها رفته و کسی بهتر، خوشنام‌تر و پاک‌تر از باب‌ه شیر نیافتند که هم صوفی‌یی بود صافی و هم خود و خانواده‌اش عیارانی بودند نیکنام و مورد احترام عمیق مردم؛ ازینرو قرعه به نام باب‌ه شیر برآمده؛ موظف به یافتن زیگنال گردید. کاکه شیر پارچه نیی را که در آغاز مجالس مثنوی‌خوانی و همزمان با ابیات آغازین مثنوی معنوی

بشنواز نی چون حکایت می‌کند

از جدایی‌ها شکایت می‌کند

نواخته میشود؛ برای هیأت گزینش زیگنال نواخت، که بخش بسیار پر مفهومی از آن توسط شادروان محمد عثمان صدقی به عنوان زیگنال رادیو برگزیده شد؛ و از مجلس مطبوعات نیز تصویب یافت؛ و از همان آوان تاکنون این زیگنال را با دم جادویی و انگشتان سحر آفرین بابه شیر همه روزه می شنویم که درین چوکات نواخته می شود:

RRR P M P D P M G R

که به حساب نوتیش آموزشی کانادا چنین می شود:

DDD G F G A G F E D

در ابتدا چون نشرات رادیو از استدیوی پل باغ عمومی به صورت مستقیم پخش می شد؛ بابه شیر برای مدت شش ماه همه روزه و بدون وقفه پیش از آغاز نشرات به استدیو های رادیو حاضر می شد و این زیگنال



تاج محمد نینواز

را می نواخت. اما پس از شش ماه در ۱۳۲۰ ش مقامات رادیو متوجه گردیدند که حضور یافتن همه روزهی پیر مرد شصت ساله در تابستان و زمستان و در اول صبح؛ روزی ایجاد اشکال خواهد کرد؛ و ازینرو خواستند زیگنال رادیو را به ثبت برسانند. از آنجاییکه وسایل برآورده شدن این مأمول در داخل کشور وجود نداشت؛ تصمیم بر آن شد تا بابه شیر را به کشور هندوستان بفرستند که زیگنال را در یکی از کمپنی های ریکارد سازی آنجا به ثبت برسانند؛ در مدت یک ماهی که بابه شیر در کابل نبود، یکتن دیگر از توله نوازان شوقی خانقاه های کابل

بنام تاج محمد که معمولاً " در شب های یازدهم، عرس ها و مراسم ضرب میل پهلوانان نی می نواخت؛ وظیفه ی بابه شیر را اجرا می کرد و هر روز مبلغ دو افغانی نقد حق الزحمه می گرفت. تاج محمد و برادرش نیک محمد که

باشندهی گذر عاشقان عارفان بودند؛ در بین مردم بهاسامی تاجو و نیکو شهرت داشتند. شغل اصلی آنها کلهپزی بود. اولی در گذر ریکاخانه و دومی در کوچهی صندوقسازی شوربازار دکان داشتند. دستگاه کلهپزی آنها که از سنگ مرمر سفید بدون رگ و لکه ساخته شده بود، دیزاین بسیار جالب و قدیمی سبک خراسانزمین را داشت و بههمین سبب مشتریان فراوانی را بهسوی دکانهای شان سرازیر می ساخت. دکان خلیفه نیکو - که بهراستی انسان نیکویی بود - تا اوایل دورهی ریاست جمهوری محمد داؤود نیز فعال بود.

چون بابہ شیردر هندوستان مهمان رسمی و نمایندهی هنرمندان کشور تلقی می شد؛ ریاست مستقل مطبوعات برایش یکدست دریشی با کف و کالر و نکتایی تهیه کرده، توصیه نمود که در ایام اقامت در آن کشور باید همیشه



تاج محمد توله چی در سندیوی پل باغ عمومی در حال نواختن زیگنال آغاز رادیو کابل

ظاهر رسمی را رعایت کند؛ درحالیکه اغلب هنرمندان هندی که برای کنسرت به کابل می آمدند؛ با لنگ و دستار روی ستیج می برآمدند، تا نمایانگر فرهنگ واقعی سرزمین خویش باشند. با تأسف که تظاهر دولت افغانستان افتضاح آفرید؛ زیرا بابہ شیر عیار که در طول زندهگی اش لباس اروپایی به تن نکرده و در پوشاک نیز مانند کرکتر و اطوارش نمایندهی واقعی فرهنگ کابلزمین بود؛

به علت بلد نبودن در نکتایی بستن و عدم تجربه در کشیدن و پوشیدن آن و از طرف دیگر حفظ رسمیات و رعایت کامل توصیه‌ی رییس مستقل مطبوعات از روز رفتن تا برگشتن نکتایی را از گردنش نگشود. عاقبت کار پیراهنی سفید در هوای گرم هند را خود می‌توانید تصور بفرمایید. درین سفر به قول جناب شیفته، شادروان استاد یعقوب قاسمی منتظم موسیقی و یک تن دیگر از ماموین اداری رادیو که اسمش را فراموش کرده‌اند؛ با بابه شیر همراه بودند. طی این سفر، هر دو هنرمند ما ریکاردهایی نیز در هند به ثبت رساندند که در میان آنها دو ریکارد دو رویه به نغمات بابه شیر متعلق بود که شاید نزد مجموعه‌داران موسیقی موجود باشد. نگارنده از آوان کودکی به یاد دارد که شوهر خاله‌ی وی - میرزا محمد تکیه دار - از هند گرامافونی را با خود به کابل آورده بود که به صورت میکانیکی کار می‌کرد؛ یعنی به وسیله‌ی کوک شدن و بدون کاربرد برق یا بتری ریکارد را که در آن زمان مردم کابل گات می‌خواندند؛ به چرخش می‌آورد؛ و آواز آن از بلندگوی طویل و ترم ماندی پخش می‌شد. چون کوک به آخر می‌رسید، حرکت چرخش آهسته می‌شد و آواز خواننده بسیار بهم و سست می‌گردید که اغلب خنده‌آور می‌بود. یکی از ریکاردهایی را که نگارنده با این گرامافون شنیده؛ آهنگ معروفی بود که با شعر حضرت حافظ خوانده می‌شد؛ ولی بابه شیر آن را با نی نواخته بود. و این همان آهنگیست که نویسنده‌ی خبر وفات این نینواز کابلی نوشته‌است که هرگاه کاکه شیر آن را در خانقاه و یا مجالس دیگر می‌نواخت؛ اشک از چشم شنونده‌گان سرازیر می‌شد و تأثر خاصی به همه‌گان دست می‌داد. ^{۱۱} مطلع شعر حافظ که درین آهنگ خوانده می‌شد؛ اینست:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند

بعد از برگشتن از هند؛ همکاری بابۀ شیر با رادیو کابل محدود به هفته‌ی دو برنامه در روزهای پنجشنبه گردید؛ ولی در بسیاری از برنامه‌های رسمی که به مناسب‌های گوناگونی از طرف ریاست مستقل مطبوعات برگزار می‌شد؛ برابر با هنرمندان بزرگ رادیو به او نیز سهمی می‌دادند؛ چنانکه در ماه ثور سال ۱۳۳۴ ش که مصادف با ماه مبارک رمضان بود؛ در جریان بازدید جمال عبدالناصر رییس جمهور مصر از افغانستان؛ ضمن برنامه‌ی موسیقی ضیافتی که از طرف محمدظاهرشاه پادشاه آن وقت کشور در باغ شاهی پغمان به افتخارش ترتیب شده بود؛ برای بابۀ شیر نیز نوبت نواختن داده بودند. می‌گویند که بابۀ شیر در آن روز با لباس پلوخوری خویش حاضر کنسرت شده بود. جالب‌ترین بخش لباس او چین مرقع یا به اصطلاح زبان گفتاری کابل «کند» یا چین قورمیی ابریشمی دست‌بافت و دست‌دوخت او بود که از سه، چهار نسل پیش برایش به میراث رسیده بود. نویسنده‌ی خبر درگذشت بابۀ شیر در مجله‌ی پشتون ژغ نیز به این چین او اشاره نموده می‌نویسند: «شیرجان کند زیبایی را که از پارچه‌های رنگ رنگ تهیه شده است در هر مراسمی که دلش می‌خواست به تن می‌کرد و با کاکه‌گی آمیخته با انکسار مخصوص به خودش در مجالس اشتراک می‌کرد»^{۱۲} این چین انتیک که در خانواده‌ی بابۀ شیر صرف در چند مجلس عروسی دامادان حق استفاده موقت آنرا در جریان مراسم عروسی یافته بودند؛ بسیار جدید و جالب توجه بود؛ تا آنجاییکه نظر جمال ناصر را نیز جلب کرده؛ در اخیر کنسرت که هنرمندان به حضور آن مهمان عالیقدر مشرف گردیدند او خطاب به بابۀ شیر می‌گوید: بسیار خوب نواختی و چپنت نیز بسیار مقبول و زیباست. بابۀ شیر با شنیدن این حرف فوراً "چین را از تنش بیرون کرده به جمال ناصر پیش می‌کند و می‌گوید شما هم پادشاه اسلام هستید و هم مهمان ما مردم کابل، سر و جان ما فدای نام اسلام باد! این تحفه که از جد

اعلايم به ميراث رسیده؛ به عنوان یادگاری از سفر افغانستان خدمت شما تقدیم است. جمال ناصر که تا به آن لحظه از فرهنگ کاکه‌های کابل چیزی نشنیده بود؛ سعی کرد که از پذیرش چین خودداری کند؛ اما سفیر مصر در افغانستان که با فرهنگ کابلزمین و کاکه‌هایش آشنا بود؛ به او می‌گوید که بابیه شیر آخرین نماینده‌ی فتیان (کاکه‌ها) جهان اسلام است؛ تا چین را قبول نکنید دست از سر تان بر نمی‌دارد؛ پس او با خوشحالی این تحفه می‌پذیرد و به سفیر مصر دستور می‌دهد که چکی را به عنوان تحفه‌ی مردم مصر به بابیه شیر تقدیم کند. ریاست مستقل مطبوعات چند روز پس از آن مبلغ هنگفتی که بعضی‌ها تا بیست هزار افغانی نیز گفته‌اند؛ به عنوان تحفه‌ی جمال ناصر برای شیرمحمد نینواز فرستادند. بابیه شیر نصف این پول را چند تخته قالین موری (مروی) اعلا برای خانه‌اش خریده، نصف دیگر آن را وقف مساجد، زیارتگاه‌ها و سایر اماکن مقدسه نمود. و متأسفانه همین پول سبب گردید تا چند سال بعد از آن زنده‌گی‌اش را از دست بدهد.

طوریکه از جناب گل‌احمد شیفته شنیدم؛ چون کاکه شیر به خانواده‌ی تعلق داشت که نسل اندر نسل عیار و کاکه بودند؛ از آنجاییکه عیاران در وقت تجاوزات خارجی همیشه به خدمت آزادی و سربلندی میهن کمر می‌بستند، هر یک، وسایل نظامی و شبروی در اختیار داشتند و آنچه میراث عظیمی که بابیه شیر ازین عیاران در اختیار داشت وسایل زیاد نظامی قدیمه چون خول، زره؛ کلاه خود، شمشیر، نیزه، سپر، قره‌بونه، سیلاوه، پیش‌قبض، دهن‌پر، تیر، کمان و امثال اینها بود که تیاتر کشور اغلب برای نمایشات درامه‌های تاریخی آن‌ها را از کاکه شیر به امانت می‌گرفت و او نیز برای حفظ حرمت کاکه‌ها و وسایل شان ازین همکاری خویش طالب پولی نه‌بود؛ و حتی آن‌را نمی‌پذیرفت. دوست گرامی نگارنده جناب داکتر عبدالقیوم بلال که سالهای آغازین

عمرش را در همان قسمت تاریخی شهر کابل بسر برده که کاکه شیر نیز در نزدیکی آن اقامت داشت و با پدر و کاکاهای شان دوستی؛ گفتند که چون قالین‌های قیمتی بابه شیر بر گنجینه‌ی تاریخی مجموعه‌ی وسایل زر می‌اش که در حقیقت موزیم کوچک و منحصر به فردی در اقامتگاه محقر او بود؛ افزوده شد در سرتاسر محله چی که منطقه‌ی ریکاخانه، دروازه‌ی لاهوری، آهنگری، باغ علی‌مردان و شوربازار آوازه‌ی این گنجینه فراگیر گردید. و از طرف دیگر از آغاز دهه‌ی چهل‌م شمس‌ی منطقه شهر نو کابل به‌عنوان قسمت آبرومند و عیان‌نشین شهر تثبیت هویت کرد و در نتیجه‌ی زحمات صدراعظم جوان، شهید محمد داوود پیشرفت‌هایی نصیب کشور شد و پای جهانگردان به‌شهر کابل باز گردید. در نتیجه، تجارت اشیای انتیک در کابل رونق گرفت و پای انتیک فروشان اروپایی نیز به کابل باز گردیده، آنها به‌وسیله‌ی دلان‌شان نسخ خطی و وسایل انتیک را از نزد مردم خریداری می‌کردند؛ بابه شیر که گنجینه‌اش را گرامی داشته، برای آنها جنبه‌ی تقدس قایل بود و با وجود احتیاج شدید مادی در اخیر عمر، فروش آنها را عدول از شرایط کاکه‌گی و بی‌حرمتی به‌مسلك و میراث کاکه‌ها تلقی میکرد؛ هیچگاهی حاضر نبود که وسایلش را به‌فروش برساند؛ و نتیجه این شد که در شام روز چهارشنبه ۲۴ جدی ۱۳۴۲ مطابق اول رمضان نامردهایی شبانه به‌اتاق او که در بالا‌خانه‌ی در روبروی دکانش واقع بود؛ یورش برده، این پیر مرد هشتاد ساله را به‌قتل رسانند و وسایل انتیکش را بدزدند. محترم داکتر بلال افزودند که کوچه‌گی‌ها متوجه شدند که دو سه روزی دکان بابه شیر باز نشد و کسی خود او را ندید همه به‌تشویش گردیده نزد کلانتر کوچه می‌روند و جریان را از او می‌پرسند که او نیز از علت غیابت کاکه شیر چیزی نمی‌داند؛ دسته‌جمعی به‌اقامتگاه او می‌روند و دروازه‌ی اتاقش را باز می‌بایند و هرچی صدا می‌زدند که در خانه

کسی هست؟ جوابی نشنیدند؛ ناچار به مأموریت پولیس منطقه جریان را اطلاع داده و با نماینده‌ی آن وارد خانه شدند؛ ولی با جسد آلوده در خون و متعفن سرخیل کاکه‌های کابل روبرو گردیده؛ به زودی جنازه‌اش را با مراسم شاننداری به شهدای صالحین منتقل و در آنجا دفنش کردند. چون بابہ شیر اقارب نزدیک نداشت؛ دولت حویلی‌های او در گذرهای موجی پرک سراجی و قصاب کوچہ‌ی پل خستی و دارایی باقی مانده‌اش را برای نواسہ‌ی کاکایش فتحعلی سپرد. جالب اینجاست کہ شمس‌الله نامی کہ مانند بابہ شیر وسایل انتیکی در اتاقش داشت؛ چندی بعد به عین شیوہ به قتل رسید. اتاق او در سرای موتی^{۱۳} واقع بود کہ در جوار اقامتگاه بابہ شیر قرار داشت. موضوع این دو قتل متشابہ و همزمان در عین محل، تا بہ همین لحظہ نیز پیگیری نگردید و در نتیجہ معلوم نشد کہ لچک‌های محل آنها را برای بہ دست آوردن وسایل انتیک شان کشتند؛ یا دلالت انتیک فروش‌ها؟ خداوند بیامرز دشان و خاطرہ‌ی شان جاودان باد.

در خبری کہ در شمارہ‌ی بیست و یکم سال بیست دوم مجلہ‌ی پشتون ژغ زیر عنوان یک ضایعہ‌ی هنری بہ نشر رسیدہ از قتل بابہ شیر نینواز حرفی بہ میان نیامدہ، صرف نوشتہ‌اند کہ «هنرمند فقیر ما چنانکہ آرزو داشت، بعد از ہشتاد سال عمر، بدون آنکہ درین جہان بیمایہ دلی را بیازارد، با فرزانه رفتن خود داغ بر دل روزگار گذاشت و شام چہار شنبہ ۲۴ جدی کہ روز اول ماہ مبارک رمضان بود؛ دنیای هنر را از وجود خود بینوا ساخت.»^{۱۴}

قصہ‌های زیادی از جوانمردی، سخاوت، مردم دوستی، وطنخواہی و عیاری بابہ شیر و برادرش کاکہ حیدری در افواہ عامست کہ برخی از آنها مبالغہ آمیز بہ نظر می‌رسند؛ و عده‌ی نیز بہ واقعیت نزدیک‌اند؛ مانند اینکہ ہردو در جوانی ہر دو پا را نعل کوبیدہ، تا زیارت خواجہ صفا کہ در کمرگاہ کوه شیردروازہ

واقعست؛ بالا شدند تا طاقت و توانمندی شان در تحمل زجر و شکنجه را آزموده، پیروی شان را از طریقه عیاری ملامتیه به اثبات برسانند. چنین روایات در مورد این دو برادر عیار زیادست؛ ولی از دایره‌ی بحث ما خارج.

جناب داکتر قیوم جان بلال که به‌عنوان یکتن از علاقمندان موسیقی کشور و منطقه در جزئیات زنده‌گانی شخصی هنرمندان موسیقی وارد هستند؛ اغلب مطالب یادشده درین مقاله را بارها برای نگارنده قصه کرده بودند؛ چون پژوهش در چنین موارد باید با اتکا به اسناد و شواهد متعدد صورت گرفته و به نوشتار درآید؛ کوشش به‌عمل آمد تا با استادان معاصر بابه شیر و اهل خبره تماس گرفته شده، تأیید و تردید مطالب از جانب آنها نیز معلوم گردد؛ ازینرو طی صحبت‌هایی با محترم استاد خیال؛ گل احمد شیفته، رحیم غفاری، وحید قاسمی، آقاسید نیسان، شمس‌الدین مسرور، استاد الطاف حسین سرآهنگ، استاد الفت‌آهنگ، داکتر ناصر سرمست و تعداد دیگر از صاحب‌نظران داشتم؛ قصه‌های جناب داکتر بلال اغلب تأیید و در برخی از موارد تصحیح و توسیع گردید که در هر جا از قول مرجع‌های مستندتر استناد گردیده‌است. از همه‌ی این دوستان عزیز و به‌ویژه از داکتر بلال که عکس بابه شیر را نیز از آرشیف شخصی خویش در اختیار ما گذاشتند، سپاسگزاریم.

در مورد این عکس شیرمحمد نینواز باید افزود که وی هیچگاهی برای گرفتن عکس راضی نمی‌شد؛ زمانی که می‌خواستند او را به‌هند بفرستند، مشکلی برای صدور پاسپورتش بروز کرد، زیرا بابه‌شیر تذکره‌ی تابعیت نداشت؛ و علت نیز آن بود که وی در زمان توزیع تذکره حاضر نشده بود تا از چهره‌اش عکسی بگیرند؛ پس او بدون تذکره باقی‌ماند. چون مقامات ریاست مستقل مطبوعات دریافتند که بدون داشتن تذکره‌ی تابعیت در آن روزگاری که دیکتاتوری کبیر بر کشور استیلا داشت؛ گرفتن پاسپورت امری ناممکنست؛

رئیس مستقل مطبوعات بابه شیر را به دفتر خود دعوت نموده، در آنجا عکاس آژانس باخترا نیز احضار کرد، و از وی خواست تا عکسی از سیمای شیرمحمد بگیرد که بدون آن به هند فرستادنش ناممکنست. چون پیش از آمدن عکاس رئیس یادشده هنرمند اهل طریقت ما را به زیارت مزارات حضرات شیخ معین الدین چشتی، نظام الدین اولیاً و امیر خسرو ترغیب نموده بود، او در گرفتن عکس مخالفت نشان نداد. و آن عکس نخستین تصویر بابه شیر بود که برای اخذ تذکره و پاسپورتش گرفته شد. باز برای مرتبه‌ی دوم در سال ۱۳۳۸ش عکاس مطبوعات آخرین و معروفترین عکس او را گرفت که در سالنامه‌ی کابل همان سال به چاپ رسیده، در مطبوعات داخل و خارج نیز بارها منتشر شد.





(ویگردها و توضیحات)

۱ - نویسنده‌ی نامعلوم. یک ضایعه‌ی هنری. پشتون ژغ. (شماره ۲۱ سال بیست و دوم). اول دلو ۱۳۴۲ ش. ص ۲۱.

۲ - واژه سائین در زبان اردو نیز به معانی خدا، رب، آقا، مالک، شوهر، عارف، کامل، گدا، فقیر، و حتی دشمن کاربرد دارد. در فیروز اللغات گفته شده درویشان همدیگر را سائین خطاب می‌کنند. - فیروزالدین، الحاج مولوی. جامع فیروز اللغات. دهلی: ایجوکیشنل پبلیشنگ هاوس. ۲۰۰۹م. ص ۷۷۱. این واژه زیر تأثیر جریانات عرفانی هند وارد فرهنگ مردم کابل نیز گردیده؛ طی یکصد و پنجاه سال گذشته در شهر کابل با چندین شخص با این لقب آشنا هستیم که معروفترین آنها سائین قناد و حسین سائین است.

در سده‌ی نهم سائین قناد رهبر بزرگترین گروه مقلدان کشور ما بود. هنر این گروه که آمیزه‌بی موسیقی و تیاترست تا سالیان نخستین فاجعه‌ی هفتم ثور در کابل رواج داشت و شاید هنوز نیز بقایای آن در اطراف کابل وجود داشته باشد. مسجد سائین قناد که در کوچی کدگر در مدخل باغ علیمردان توسط این هنرمند اعمار گردیده بود؛ یگانه ساختمان این منطقه‌ست که از راکتباری دست پرورده‌گان آی اس آی پاکستان در سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۳ بر شهر کابل، در امان مانده و هنوز مورد استفاده‌ی مردم قرار دارد.

از کسانی که به لقب سائین یاد می‌گردیدند؛ یکی هم سائین غلام حسین پتره گر بود که هم سن و سال و دوست و رفیق کوه‌نوردی بابه شیر بود؛ و در زیر سرای مشکو که در پهلوئی مسجد چواته در تقاطع گذرهای چواته (که بعد بنام کوچی قاسم جو معروف گردید) و شوربازار واقع بود؛ دکان پتره‌گری داشت که شبانه‌خانه‌اش بود و روزانه دکانش. سائین حسین در سن هفتاد و پنج ساله‌گی به یک نفس هفت بار بر کوه کاسه برج فراز می‌رفت و فرود می‌آمد.

۳ - شادروان میرزا عبدالقیوم مستوفی در کتاب خاطرات خود نگاشته‌است که خلیفه شیرمحمد

وصیت کرده بود که بعد از مرگش فاتحه‌ی او را برخلاف معمول با ساز و سرود بگیرند؛ و عبدالعزیز پسرش نیز این کار را کرد؛ گرچی برخی‌ها برین عمل انتقاد کردند؛ ولی امیر عبدالرحمن و دولت او براین عمل معترض نگردیدند. نواسه‌ی میرزا، جناب عبداللطیف پاکدل نیز در سفینه‌ی موسیقی شان این موضوع را نقل کرده‌اند.

۳- خاطرات میرزا عبدالقیوم. نسخه قلمی محفوظ در کتابخانه‌ی نگارنده. صص ۲۶۳-۲۶۴.

۴- پاکدل، عبداللطیف. سفینه‌ی موسیقی. تورنتو: ناشر مؤلف. ۱۳۷۵ش/۱۹۹۶م. صص ۳۷۰.

۵- جناب محمد آصف آهنگ نام کاکه حیدری را محمد ابراهیم معروف به حیدری نوشته‌اند. یادداشت‌ها و برداشت‌هایی از کابل قدیم. صص ۲۰۹.

۶- آهنگ، محمد آصف. یادداشت‌ها و برداشت‌هایی از کابل قدیم. کابل: بنگاه انتشارات میوند. ۱۳۸۴ش. صص ۲۰۸، ۲۱۷ و ۲۲۲.

آهنگ که ساین رجب را از نزدیک دیده، اسم او را در ردیف کاکه‌های حقیقی کابل آورده و در باره‌ی پسرش کاکه حیدری که دوست نزدیکش بوده؛ قصه‌های جالبی ذکر می‌کند. جناب دگروال محمد کبیر ابدالی و دکتر قیوم بلال که ایشان نیز با کاکه حیدری آشنا بودند، حکایات جالبی از او دارند که به علت دوری از مطلب مورد بحث ما با تأسف نمیتوان درینجا به ذکر آنها پرداخت.

۷- یک ضایعه‌ی هنری. پشتون ژغ. اول دلو ۱۳۴۲ش. صص ۳۵.

۸- همانجا.

۹- دوست محمد توله‌چی که در آن ایام چارده، پانزده سالی بیش عمر نداشت؛ در شوربازار دکان حلبی‌سازی داشت و نینواز ماهر بود؛ پدراندری داشت به اسم تاج محمد که با دسته‌های مجلسی خرابات رباب می‌نواخت. هنرمند مسلکی بود و در گذر تخته‌پل شوربازار منزل داشت. دوست بعدها به‌رادیو راه یافت و در آرکسترهای مختلف نی‌می‌نواخت که پارچه‌های سولو یا تک نوازی و همراهی‌اش با آرکستر در آرشیف رادیو موجودست؛ طوریکه دوست گرامی‌ام جناب وحید قاسمی گفتند در عهد کمونیست‌ها دوست برای نجات مرغش داخل چاه حویلی خویش گردید؛ ولی از آنجا زنده بیرون نیامد. خدایش بیامزد انسان باپاس و نیکویی بود.

۱۰- چون درین سالیان از برکت توجه محمد داؤد شهید معارف تعمیر یافته بود؛ برای استفاده‌ی بیشتر از وسایل در دست داشته؛ مکاتب را دو هفته ساخته بودند؛ صنوف اول تا سوم اغلب از ساعت یک تا چهار و نیم بعد از ظهر و صنوف چهارم تا ششم از ساعت هشت و نیم صبح تا دوازده و نیم ظهر دایر بود که در عرف آنها صبحکی و پیشینکی می‌گفتند.

۱۱: ۱۲ و ۱۱ - مجله‌ی پشتون ژغ. همان مقاله. صص ۳۵.

۱۳- سرای موتی در عهد نادرشاه و اوایل سلطنت ظاهرشاه زندان اعضای جنبش مشروطیت، عناصر ضد استعمار انگلیس و مشهد آزادیخواهان بود. ولی با انتقال زندان‌ها به‌دهم‌زنگ سرای پیناردوزی شد و بعد به‌همین نام شهرت یافت. اکنون با تمام محله تلی از خاکست.

۱۴- مجله‌ی پشتون ژغ. همان مقاله. صص ۳۵.